

هو العليم

# تتافى اصالة الماهية بايتيت آيات الهى

و شروع مبحث اشتراك مفهوم وجود

شرح منظومه جلسه هجدهم

(المقصد الاول فى امور العامة، الفريده الأولى فى الوجود و العدم، غرر فى أصالة الوجود)

استاد

آيت الله حاج سيد محمد محسن حسينى طهرانى  
قدس الله سرّه

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تطبيق تتمه متن دليل ششم در اصالة الوجود

و لا توحيد فعل الله وكلمته؛ لانه على هذا لم يكن الصّوادر الا الماهيات المتخالفة التي لكل منها جواب عند السؤال عنه ب «ما هو»؟ و يقال في حقها: «أين المجرد من المادى و أين السماء من الأرض و أين الانسان من الفرس؟» و هكذا. فاين وجه الله الواحد المشار إليه بقوله تعالى: ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾<sup>١</sup>. و معلوم أنّ وجه الواحد واحد، و ائى كلمة «كن» الواحدة المدلول عليها بقوله تعالى: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجْدَةٌ﴾<sup>٢</sup>.

بخلاف ما إذا كان الوجود الذى يدور عليه الوحدة بل هي عينه اصيلاً فإنه يتوافق فيه المتخالفات و يتشارك فيه المتميزات و هو الجهة النورانية التي انطمس فيها الظلمات و هو كلمته و مشيئته و رحمته و غيرها من الصفات الفعلية<sup>٣</sup>؛

«(اگر وجود اعتباری باشد) توحيد فعل و كلمه هم پيش نمى آيد يعنى اينكه فعل خدا و كلمة خدا واحد باشد؛ چون بنابرین فرض، افعال پروردگار فقط ماهيات متخالفه‌ای هستند که در سؤال به «ما هو؟» باید از هریک از آنها جوابی داده شود. و در حقیقتان گفته می‌شود که مجرد چه ارتباطی به مادى دارد؟ آسمان چه ارتباطی به زمین دارد؟ انسان چه ارتباطی به اسب دارد؟ و همچنین ماهيات دیگر! پس وجه واحد خداوند که در آیه ﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است کجا خواهد رفت؟ درحالی‌که معلوم است که وجه واحد باید واحد باشد. و كلمة «كن» که واحد است و آیه ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجْدَةٌ﴾ بر آن دلالت می‌کند کجا می‌رود؟  
به خلاف زمانی‌که وجود و حقیقتی که وحدت بر آن دوران داشته است بلکه وحدت عین او است اصیل باشد که در این صورت تمام متخالفات در آن با هم توافق دارند و تمام متمایزات در آن با هم تشارک دارند. و وجود جهت نورانی است که ظلمات در او محو و زائل می‌گردند و او کلمه و مشيئت و رحمت و غیر اینها از صفات فعلية پروردگار است.»

يُعْطَى اسْتِزَاكُهُ صَلَوحُ الْمَسْمِمْ \*\*\* كَذَلِكَ اتِّحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ  
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ ارْتِفَعُ \*\*\* إِذَا التَّعِينُ اعْتِقَادُهُ امْتَنَعَ  
وَ أَنَّ كُلًّا آيَةُ الْجَلِيلِ \*\*\* وَ حَصْمُنَا قَدْ قَالَ بِالنَّعْطِيلِ  
مِمَّا بِهِ أَيْدِ الْأِدْعَاءِ \*\*\* أَنْ جَعَلُهُ قَافِيَةً إِبْطَاءً؛

بحث راجع به اصالة الوجود بود که بنا بر مسلک اصالة الماهیه توالی فاسدهایی پیش می‌آید؛ توحيد ذاتی

از بین می‌رود، توحيد صفاتی و افعالی هم از بین می‌روند.

<sup>١</sup> سوره بقره (٢)، آیه ١١٥: ﴿هَرَجَا كِه رُو بَكْنِيد هَمَان جَا طَرْف خَدَا اسْت.﴾

<sup>٢</sup> سوره قمر (٥٤)، آیه ٥٠: ﴿ارَادَةُ مَا نَسَبَتْ بِه تَكْوِين اشْيَاء فِقْط يَكِي اسْت.﴾

<sup>٣</sup> شرح المنظومه، ج ٢، ص ٧٦.

<sup>٤</sup> شرح المنظومه، ج ٢، ص ٧٧.

## معنای آیت در آیه ﴿فَأَيُّ نَمَّا تُولُوا فِثَمَّ وَجَّهَ اللَّهِ﴾

مطلب دیگری که ایشان در اینجا مطرح می‌کنند این است که آیت همه آیات الهی که نشان دهنده آن وجود واحد بسیط و صادر اول و مبدأ اول هستند، از بین می‌رود. به جهت اینکه یک وقتی صحبت در این است که ما از یک مسئله‌ای پی به مسئله دیگر ببریم یعنی منظور از

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ \*\*\* تَذُلُّ عَلٰى اَنَّهُ وَاٰحِدًا

این است؟! که در این صورت اصلاً معنا ندارد که جهت و حیثیت آیت در او لحاظ شده باشد. من وقتی که در اینجا نشسته‌ام و صحبت می‌کنم دلیل بر این است که یک عده‌ای در اینجا مستمع هستند، و این صرفاً یک علامتی است. آیا آیت ما نسبت به پروردگار از این باب است که فقط یک مثال و شبیحی است؟! از این باب که بنا چون بدون بنا و معمار نمی‌شود پس این عالم هم یک معمار و بنائی دارد. اگر معنای آیت در این قسم باشد، در این صورت دیگر آیت معنا ندارد.

<sup>۱</sup> الله شناسی، ج ۳، ص ۲۰۷:

«این بیتی را که شیخنا - مَعْنَا اللهُ تَعَالَى بِطَوْلِ بَقَائِهِ - به شهرت نسبت داده است، از أبو عَتَاهِيَه شاعر معروف است. او أبو إسحق إسمعیل بن قاسم بن سويد بن کيسان عینی که ولادتش عنزی است می‌باشد. و ولادتش در ۱۳۰ ه. ق و وفاتش ۲۱۰ یا ۲۱۱ یا ۲۱۳ ه. ق و مدفنش در مقابل پل زیتون فروشان در قسمت مغرب بغداد بوده است. و از مَقْدَمِينَ مَوْلَدِينَ محسوب است. وی در طبقه بَشَّار و اَبی نُوَاس و اُمثالهما بوده است. در کوفه نشئت یافت و در بغداد ساکن شد. و از صَوْلِي نقل است که او به مذهب شیعه زیدیه تبریّه بوده است. روایت است که او روزی در دکان صحافی نشسته بود. کتابی را از وی گرفت و بالبداهه در پشت آن نوشت:

أَلَا إِنَّا كُنَّا بَأْنَدُ \*\*\* وَ أَيْ بَنِي عَادِمَ خَالِدُ  
وَبَدُوْهُم كَان مِّن رَّبِّهِمْ \*\*\* وَ كُلُّ إِلَى رَبِّهِ عَانَدُ  
فِيَا عَجْبًا كَيْفَ يُعْصَى الْإِلَٰهَ \*\*\* هٗ أَمْ كَيْفَ يَجْحَدُ الْجَاهِدُ  
وَ لَلَّهِ فِي كُلِّ تَحْرِيكَةٍ \*\*\* وَ فِي كُلِّ نَسْكِينَةٍ شَاهِدُ  
وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهٗ آيَةٌ \*\*\* تَذُلُّ عَلٰى اَنَّهُ الْوَاحِدُ

و در نسخه‌ای این‌طور است: «تَذُلُّ عَلٰى اَنَّهُ وَاٰحِدًا». چون شاعر مشهور شیعی ابونواس از آنجا عبور کرد و آن ابیات را دید، پرسید: از آن کیست؟ گفتند: از أبو العتاهیه. گفت: من دوست داشتم اینها از من بوده باشد در مقابل جمیع اشعاری را که سروده‌ام. و صاحب آغانی روایت کرده است که أبو العتاهیه را زندقه شمرده‌اند. روزی او نزد خلیل بن أسد نوجشانی آمد و گفت: مردم معتقدند که من زندقه هستم؛ قسم به خدا دین من غیر از توحید نیست. وی به او گفت: تو در این باره چیزی بگو تا ما آن را از ناحیه تو برای مردم بازگو کنیم. او این اشعار را بداهه سرود.

أقول: بر شخص بحث خبیر مخفی نیست که رمی به زندقه و کفر یا غلو و ما شبه ذلک در اغلب مردم ناشی از حسد است که از ناحیه دشمنان و مغرضین و مخالفین در مذهب و عقیده بالاخص دربار شاعر شیعی یا عالم دینی یا عارف الهی صورت می‌پذیرد.»

بلکه آیتیتی که در این عبارت لحاظ شده است و همین طور در قرآن: ﴿فَأَيُّ نَمَّا تُولُوا فَتَمَّ وَجَّهَ ٱللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، آیتیتی است که معلول نسبت به علت دارد و تا بین معلول و علت سنخیتی نباشد آیتیت معنا ندارد. می‌گوید: به هر چه بنگرم رخ دلدار همی بینم؛<sup>۲</sup> معنایش حذف تعینی است که به واسطه حذف آن تعین و استقلال و به عبارت دیگر کنار گذاشتن خصوصیت آن هویت خارجی، وجود مبدأ اولی و وجود منبسط، خودش را نشان می‌دهد. مسئله این است.

و اگر اشتراکی بین آن جوه و ذی‌الوجوه وجود نداشته باشد دیگر معنا ندارد که وجه بیاید و آن ذوالوجه را ارائه بدهد. ماهیات - که متخالفات بالذات هستند - سنخیتی نسبت به هم ندارند تا یکی از آنها بخواهد حکایت از دیگری بکند؛ ماهیت حجر نمی‌تواند حکایت از شجر بکند، اگر ماهیت حجر بخواهد حکایت از آرض کند باید سنخیتی بین آرض و حجر باشد؛ یعنی آرض باید ریشه حجر باشد. به عبارت دیگر باید آن ذراتی که حجر را تشکیل می‌دهند همان ذراتی باشند که آرض را تشکیل می‌دهند، متها آن ذرات در اثر به هم پیوستگی و تراکم به صورتی درمی‌آیند که یک تعین ممتازی از بقیه تعینات به خود می‌گیرند و یک هویت مختص به خودی از سایر هویتات خارجی به خود می‌گیرند و روی این اساس از خاک و تراب متمایز می‌شوند. اما اگر همین ذرات را باز کنید همان خاک و تراب است و فرقی نمی‌کند. لذا سنگ می‌تواند حکایت از آرضیت و کره خاکی کند، اما معنا ندارد که سنگ بخواهد حکایت از شجر کند، امکان ندارد که این‌طور حکایتی کند. امکان ندارد که شجر حکایت از حجر کند چون سنخیتی وجود ندارد.

### اشکال در رابطه علت و معلول بنا بر قول به اصالت ماهیت

پس جهت آیتیت و حکایی در این قضیه با توجه به اصالة‌الماهیه دیگر منتفی می‌شود، چون پروردگار متعال از دو حال خارج نیست:

در پروردگار متعال قائل به اصالة وجود هستیم و ماهیت را در او اعتباری می‌دانیم یعنی برای او ماهیتی لحاظ نمی‌کنیم - که خیلی از قائلین به اصالة‌الماهیه هم قائل به این مسئله هستند - در این صورت وقتی که اصل و حقیقت و هویت پروردگار وجود باشد و ماهیتی در کار نباشد، چگونه ماهیت که با وجود از دو سنخه است می‌تواند حکایت از وجود بکند؟!

آیا ماهیت هیچ‌گاه شما را به وجود دلالت کرده است؟ آیا هیچ‌گاه تصور ذهنی شما از یک چیستی و ماهیتی شما را دلالت بر وجود او در خارج می‌کند؟ ابداً! اگر شما هزار ماهیت از ماهیات را هم در ذهن بیاورید،

<sup>۱</sup> سوره البقرة (۲)، آیه ۱۱۵: ﴿هَرَجَا كَه رَو بَكْنِيد هَمَان جَا طَرْف خَدَا اَسْت﴾.

<sup>۲</sup> دیوان اوحدی، غزل شماره ۷۴۹:

در هر چه دیده‌ام تو پدیدار بوده‌ای \*\*\* ای کم نموده رخ، که چه بسیار بوده‌ای

هیچ کدام از آنها دلالت بر وجود خارجی نمی‌کند؛ چه آن ماهیاتی که در خارج تحقق داشته باشند و چه ماهیات فرضی و خیالی انیاب و اغوال باشند. هیچ کدام حکایت از وجود خارجی نمی‌کنند.

همان‌طور که این مسئله در مورد ماهیات ذهنیه و خارجیّه هست، همین‌طور عدم ارتباط بین ماهیات و بین مبدأ اولی هم به این قضیه روشن می‌شود. و اگر قرار بر این باشد که ما آن مبدأ اولی را ماهیت بدانیم، در این صورت باز قضیه به همین حالت خود باقی است چون سنخیت بین ماهیات معنا ندارد. پس این ماهیت از مبدأ اولی - که صادر او است - حکایت نخواهد کرد. درحالی که ما در قرآن داریم: ﴿فَأَيُّ نَمًا تُولُؤُا فَنَمَّ وَجَّهَ ٱللَّهِ﴾؛ وجه خدا در هر جا و در هر نقطه‌ای هست.

### نگاه یکسان عارف نسبت به همه موجودات

از اینجا می‌توانیم استفاده کنیم که:

عارف وقتی که به اشیاء نگاه می‌کند تمام را وجه خدا می‌بیند؛ عارف وقتی که به انسان‌ها نگاه می‌کند همه را وجه خدا می‌بیند؛ کوچک و بزرگ، در نزد او یکسان هستند. برای یک عارف، کوچک معنا ندارد! بزرگ معنا ندارد! نظر او به صغیر همانند نظر او به کبیر است و التفات او به یک بچه همان‌طوری است که به یک بزرگ التفات می‌کند؛ چون همه تشخیصات و تعینات و حیثیات، اعدام هستند و **لامیز بین الاعدام**.

پس بنابراین همان حقیقت هستی که در صغیر است بعینه همان است که در کبیر است و همان جنبه ربطی که یک شخص بزرگ با پروردگار دارد و ظهور پروردگار است، همان جهت در صغیر است. حالا شما می‌خواهید بگویید که ظهور در یکی کمتر است و در یکی بیشتر است، تجلی در یکی بالاتر و قوی‌تر است و در یکی پایین‌تر است، این یک مسئله‌ای است اما آن جهت ربطی در هر حال محفوظ است.

پس عارف وقتی نگاه به یک بچه می‌کند، نگاه می‌کند به اینکه این وجود نازله و پایین آمده پروردگار است. حالا آن وجودی که پایین آمده خود دارای مراتب و اختلاف است.

این جهت عملی و عرفان عملی این مسئله است و مرحوم حاجی توالی فاسدهایی بر این مترتب می‌کنند و مبحث اصالت وجود به این واسطه تمام می‌شود.

### اشتراک مفهوم وجود

#### عُرِّرَ فِي إِشْتِرَاكِ الْوُجُودِ

يُعْطَى إِشْتِرَاكُهُ صَلُوحُ الْمَفْسَمِ \*\*\* كَذَلِكَ إِتْحَادُ مَعْنَى الْعَدَمِ  
وَ أَنَّهُ لَيْسَ اعْتِقَادُهُ اِرْتَفَعُ \*\*\* إِذَا التَّعِينُ اعْتِقَادُهُ اِمْتَنَعَ  
وَ أَنَّ كَلَامَ آيَةِ الْجَلِيلِ \*\*\* وَ حَصْمُنَا قَدْ قَالَ بِاللَّعْطِيلِ

مطلب دیگری که در این جا مطرح می‌شود مسئله اشتراک مفهوم وجود است، که آیا مفهوم وجود

مشترک لفظی است یا مشترک معنوی؟

ریشه و منشأ این بحث - آن طوری که سابق دیده بودم - از زمان متکلمین نشئت گرفته است؛ چون این مطلب برای افرادی که وارد به مسائل فلسفی نیستند یک مطلب خیلی مستبعدی است که چطور ممکن است ما این مفهوم وجود را هم بر پروردگار متعال - که عین وجود و حقیقت وجود است - اطلاق کنیم و هم آن مفهوم را بدون کم و زیاد به مخلوقات او اطلاق کنیم؟!

من در یک مجلسی بودم که شخص سیدی از همین آقایان مشهدی و مخالف فلسفه هم نشسته بود. این شخص - که خودش هم منبری است - خیلی با حرارت و اطمینان و جدیت - به طوری که رگهای گردنش بیرون زده بود - می گفت که آقا، این فلاسفه چه می گویند؟! اینها به خدا می گویند موجود، آن وقت به این (اشاره می کرد به کبریت کوچکی که جلویش بود) هم می گویند موجود؟! عجیب است!

پس این کبریت چه چیزی است؟! به این بگویم معدوم؟! یعنی ایشان بدیهی ترین مسئله از مسائل منطقی - که مسئله تشکیک و اشتراک معنوی وجود است - را نفهمیده است.

خب شبهه را در اینجا هم برید که اگر شما قائل به تشکیک بشوید به نور خورشید نور می گوید و به نور یک لامپ کوچک هم نور می گوید! حالا چون خدا خیلی در نزد اینها بزرگ است نمی توانند این مسئله را در آنجا تحلیل کنند اما در مورد خورشید می گویند که این مسئله اشکال ندارد و ما به خورشید به آن عظمت اطلاق نور می کنیم و به این لامپ هم اطلاق نور می کنیم؛ و این برای آنها مستبعد نیست!

### مفاهیم مشترک بین باری و مخلوقات

صحبت در این است که ما گاهی یک مفاهیمی داریم که سعه آنها ممکن است از مفهوم باری هم وسیع تر باشد و از نقطه نظر اطلاق، هم شامل مصداق باری بشود و هم مصداق مخلوقات.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم علت است. «علت» یک مفهومی است که هم شامل وجود پروردگار می شود و هم شامل وجود غیر پروردگار از صوادر اولی و ثوانی و ثوالت و امثال ذلک، همین طور بیاید پایین! «علت» یک مفهوم عام است.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم واجب است. واجب هم به پروردگار اطلاق می شود و هم به غیر پروردگار. البته واجب بالذات فقط اختصاص به پروردگار دارد.

یکی از آن مفاهیم، مفهوم موجود است. حضرت سجّاد علیه السلام می فرماید: «**أناجیک یا مَوْجُوداً فی**

**کُلِّ مَکانٍ ..**»<sup>۱</sup> که یکی از آن مطالبی که خیلی مسئله وحدت حقه حقیقیه وجودیه را می رساند همین است.

<sup>۱</sup> معاد شناسی ج ۴، ص ۲۸۴:

(این فقره، صدر دعاء حزین است که شیخ در مصباح المتهجد طبع سنگی، ص ۱۱۶ در ضمن ادعیه بعد از نماز وتر آورده است)

تلمیذ: آیا در مسئله وحدت حقه حقیقیه، مفاهیم موجودات سر جای خودشان محفوظ هستند ولی وحدت دارند؟

استاد: بحث ما الآن در مورد تشکیک و تشخیص در وجود نیست تا شما بخواهید این مسئله را مطرح کنید. بحث ما یک وقتی راجع به اصل حقیقت وجود است که مسئله وحدت وجود را باید در آنجا مطرح کنیم. البته این مسئله اشتراک در وجود، ما را به آنجا می‌کشاند یعنی زیر بنای مسئله وحدت وجود، همین مسئله اشتراک مفهوم وجود است؛ که اگر ما اشتراک لفظی را بخواهیم بپذیریم دیگر نمی‌توانیم مسئله وحدت وجود را قبول کنیم. باید اشتراک معنوی در وجود را بپذیریم و این تعینات را منافی با آن اصل حقیقت وجود ندانیم؛ که بعداً عرض می‌کنیم به چه نحوی است.

در اینجا «موجود» یک معنا است؛ که شما هم موجود را به پروردگار اطلاق می‌کنید و هم به چراغ و این فرش و این کتاب و دفتر اطلاق می‌کنید. یکی از آن مفاهیم، مفهوم وجود است؛ «وجود» یک معنایی است که اعم است از مصداقیّت نسبت به پروردگار و نسبت به بقیه.

به طور کلی مفاهیم اعم هستند؛ البته ما از نقطه نظر مصداق بحث می‌کنیم و الا از نقطه نظر مفهوم قبلاً عرض کردیم که هر مفهومی را که شما در نظر بگیرید یک معنای عامی دارد؛ و لو جزئی هم باشد باز یک معنای عامی دارد، و در این صورت آن معنای عام فقط یک تصویر ذهنی است. اما از نقطه نظر مصداقی ممکن است که بعضی از مفاهیم مصداقشان اعم باشد و گسترش داشته باشد.

### اشتراک لفظی وجود و نقد آن

مسئله اشتراک در حقیقت و مفهوم وجود از این قضیه ناشی می‌شود که چون متکلمین و عموم مردم بین وجود پروردگار و وجود غیر پروردگار از نقطه نظر حقیقت نتوانسته‌اند واقعیّت آن را بیابند، لذا برای پروردگار یک وجود وسیع و بزرگ و کبیری درست کرده‌اند و آن را در عالم هورقلیا یا هورقلیا یا هورقلیا انداخته‌اند<sup>۱</sup> و

---

و تا آخرش بسیار مضامین عالی و بکری در مناجات دارد: «من با تو در سرّ و نهان مناجات دارم ای خدائی که در هر مکانی موجود هستی!»

معلوم است که مکان، ظرف وجود خدا نیست؛ بلکه مراد همان وجه خداست که در هر مکانی موجود است و با هر موجودی معیت دارد و حقیقت و باطن آن است.»

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۵، ص ۲۴۸.

راجع به کلمه «هورقلیا» در صفحه ۲۲۹۱ از پاورقی برهان قاطع (طبع دکتر معین) گوید:

این کلمه را هورقلیا و هورقلیا و هورقلیا خوانده‌اند، و اصح آن هورقلیا است و کلمه یونانی است؛ به معنی تشعشع بخار است.

نخستین کسی که در اسلام این کلمه را به کار برده است شیخ اشراق در حکمت اشراق است؛ وی گوید:

«و قد یصعدون إلى السماء مع أبدان فیلتصقون ببعض العلوّیه؛ و هذه أحكام الإقْلیم الثامن الذی فیهِ جابلق و جابرص

بقیّه مخلوقات را هم از نقطه نظر حقیقت وجود در یک عالم دیگر انداخته‌اند و بین این دو پرده انداخته‌اند و نتوانسته‌اند یک مفهوم را که بر مخلوق حمل می‌کنند بر پروردگار هم همان را حمل کنند.

روی این حساب قائل شده‌اند بر اینکه مسئله وجود، اشتراک لفظی است نه اشتراک معنوی. همچون مسئله علم، اراده، قدرت و سایر صفاتی که ما در مخلوقات ملاحظه می‌کنیم که اصلاً آن صفت در پروردگار یک معنای دیگری دارد. چرا معنای دیگری دارد؟ چون نسخه وجود پروردگار غیر از نسخه ما است. پس اوصافی که در مخلوق است نباید در پروردگار باشند.

### تعطیل، لازمه اشتراک لفظی وجود

از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان طور که ما علم داریم، خدا هم علم دارد؟ می‌گویند: بله! آنها هم نمی‌گویند که خدا جهل دارد، ولی می‌گویند که ما نمی‌دانیم علم او چگونه است. از آنها سؤال می‌کنیم: آیا همان طور که ما قدرت داریم، پروردگار هم قدرت دارد؟ می‌گویند: بله، ولی ما نمی‌دانیم که قدرت او نمی‌دانیم [چگونه است!] و هَلُمَّ جَرّاً.

پس بنابراین بنا بر اعتقاد مرحوم حاجی این آقایان که قائل به اشتراک لفظی شده‌اند، درباره پروردگار قائل به تعطیل هستند؛ یعنی به طور کلی ذهن ما هیچ گونه راهی به اوصاف پروردگار ندارد و خصوصیات را در آنجا نمی‌شناسد و یک معنای مبهم از پروردگار را تصویر کرده است. این مسئله مربوط می‌شود به اشتراک لفظی در وجود.

### معنای اشتراک لفظی و معنوی وجود

همین قضیه را در وجود هم آورده‌اند یعنی همان طوری که در صفات این مسئله را مطرح کرده‌اند، در وجود هم این مسئله را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند که وجود در ما یک معنا دارد و همان وجود در پروردگار، به معنای دیگری است. نه اینکه حقیقت آن یک قسم است و آن حقیقت او یک قسم دیگر است، بلکه اصلاً خود مفهوم وجود - که آن را می‌فهمیم - یک معنایی است که در ما به یک سنخیتی است و در پروردگار به یک سنخیت دیگری است.

البته آنچه را که ما به عنوان وجود یعنی «و»، «ج»، «و»، «د» به پروردگار نسبت می‌دهیم که آن را مفهوم در نظر می‌گیریم، از نقطه نظر انطباق با خارج باید هویت خارجی آن هم تفاوت داشته باشد. لذا اگر در جایی دیدید - نمی‌دانم آن را کجا دیدم؟! - که بحث در اینجا فقط یک بحث مفهومی است و منظور واقعیت خارجی نیست،<sup>۱</sup> قاعدتاً مسئله نباید این طور باشد. آقایانی که قائل به اشتراک معنوی وجود هستند، خود هویت‌های

و هورقلیا ذات العجائب."

<sup>۱</sup> شرح منظومه شهید مطهری، بحث اشتراک معنوی وجود.

خارجی را یکی می‌دانند؛ یعنی ما از نقطه نظر هویت خارجی وجود، یک خمیرمایه و یک سرمایه داریم که آن خمیرمایه در پروردگار شدیدتر است و همان خمیرمایه، مایه‌ای است که بقیه خلاق را درست می‌کند؛ قضیه این طور است.

آقایانی که قائل به اشتراک لفظی وجود هستند می‌گویند که اصلاً آن خمیرمایه در موجودات، تفاوت پیدا می‌کند. می‌گویند ما قائل به اصالة الوجود هستیم ولی آن خمیرمایه در موجودات، یک سنخ است و خمیرمایه وجود پروردگار، یک سنخه دیگری است.

### ذکر امثله برای اشتراک لفظی و معنوی وجود

به عبارت دیگر در اشتراک معنوی می‌توانیم به آب مثال بزیم و در اشتراک لفظی می‌توانیم به آب و سرکه مثال بزیم. آب و سرکه هر دو مایع هستند ولی آب، مایع است و این خصوصیت را دارد و آن سرکه، مایع است اما خصوصیات دیگری دارد. سرکه و آب هیچ ربطی به همدیگر ندارند گرچه به هر دوی آنها اطلاق مایع می‌شود ولی حقیقت این میعان و وجود خارجی آنها با هم تفاوت می‌کند.

این مسئله، اصل و اختلاف بین قائلین به اشتراک معنوی وجود و قائلین به اشتراک لفظی وجود است. قائلین به اشتراک لفظی، آن هویت خارجی را هم متفاوت می‌دانند؛ که البته اگر مسئله را این طور بدانیم، تسلسل پیش می‌آید که إن شاء الله می‌ماند برای فردا.

به طور کلی مسئله ما فقط یک مسئله مفهومی نیست بلکه مسئله ما مفهومی است که حکایت از آن هویت خارجی می‌کند. اینها نمی‌گویند که ما فقط یک دعوای لفظی داریم بلکه اینها آمده‌اند و واقعیت خارجی را به دو قسم تقسیم کرده‌اند. قائلین به اشتراک لفظی می‌گویند که لفظ وجود همچون لفظ شیر است که در فارسی به سه معنا اطلاق می‌شود: شیر بیابان، شیر خوردنی، شیر آب و لوله و امثال ذلک. و مصداق این اطلاق شیر هیچ ارتباطی با دیگری ندارد. آنچه را که مفهوم شیر، از خارج حکایت می‌کند هیچ ربطی به دیگری ندارد؛ فقط لفظ «ش»، «ی»، «ر» است که در هر سه اینها مشترک است ولی واقعیت هر کدام از اینها هیچ ربطی به دیگری ندارد و هیچ نوع اشتراکی با دیگری ندارد.

اما در مورد اشتراک معنوی مانند انسان یا اسماء اجناس، گرچه اصناف آن جنس تفاوت می‌کند، مثلاً برنج گرچه اصناف متفاوتی دارد ولی حقیقت همه آنها حقیقت واحد است، خاصیت همه آنها خاصیت واحد است، و فقط صورت صنفیه آنها تفاوت می‌کند نه صورت فصلیه و نوعیه. لذا اطلاق برنج به همه آنها به یک نحو و به یک معنا است.

در اشتراک معنوی وجود هم آقایان معتقد هستند بر اینکه وجود یک هویت در خارج بیشتر ندارد ولی آن هویت، مقول به تشکیک است که در پروردگار به نحو اعلی و اشد است؛ ولی سنخ آن هویت و خمیرمایه

و سرمایه و مایه فرق نمی‌کند.

مانند شیرینی که آن خمیر شیرینی یکی است؛ شیرینی‌پز این خمیر را یک وقتی به نحوه شیرینی‌گرد درست می‌کند، یک وقت شیرینی دانمارکی درست می‌کند، یک وقت چکسلواکی درست می‌کند، یک وقت کانادایی درست می‌کند، یک وقت از این شربنی‌های زبان درست می‌کند که بنده خیلی دوست دارم! البته آن شیرینی‌زبانی که در زمان اعلیٰ حضرت قدر قدرت بود؟! نه این که الآن است؛ آن شیرینی‌زبان سابق خیلی معروف بود.<sup>۱</sup>

مطلب از این قرار است که خمیرمایه شیرینی یکی است و نوعش یک نوع است ولی صورت صنفی‌اش متفاوت است و فرق می‌کند. قائلین به اشتراک معنوی وجود هم همین مطلب را می‌فرمایند و می‌گویند که خمیرمایه در پروردگار متعال جلّ اسمه با خمیرمایه در وجود بنده و سرکار یکی است؛ صورت صنفی‌ه متفاوت است ولی حقیقتش یکی است. البته مطلب یک قدری از این دقیق‌تر و بالاتر است، که ان‌شاءالله این مسئله برای بحث‌های بعدی می‌ماند.

---

<sup>۱</sup> در مسجد قائم هم که آقا جشن می‌گرفتند؛ جشن‌های خیلی مفصل می‌گرفتند. البته یادم است که قبل از پانزده خرداد این جشن‌ها را می‌گرفتند و بعد از پانزده خرداد - به‌خاطر مسائلی - دیگر آن جشن‌ها را نگرفتند. جشن که می‌گرفتند یک زبان‌هایی بود - جای شما خالی! - به طول سی سانت و به عرض شاید چهار پنج سانت می‌شد. اگر یکی از آنها را می‌خوردی تا فردا سیر بودی! با شیر کاکائو! بله، خیلی عالی بود!

و ما تمام نیت و عشقمان در طول سال این بود که جشن سوم شعبان یا نیمه شعبان بشود تا از آنها بدهند. تازه آن شیرینی با شیر کاکائو را جدا می‌دادند، و یک نایلون‌هایی هم بود که در آنها یک بسته شیرینی حاج بادام می‌گذاشتند، یک بسته نقل می‌گذاشتند، یک کارت مبارک‌باد که آیه در آن بود می‌گذاشتند، و بعد یک دانه موز هم می‌گذاشتند؛ آن‌موقع موز دانه‌ای یک تومان بود، به‌نحوی که در آن زمان می‌گفتند که مسجد قائم موز می‌دهد! موزی که آن‌موقع یک تومان بود واقعاً شاید به پنجاه شصت تومان یا صد تومان الآن می‌رسید و خلاصه این قضیه خیلی مهم بود! و باز هم شیرینی دیگری آنجا می‌گذاشتند و به هر نفری هم یکی از اینها می‌دادند.

الآن آن کارتهای میلاد و... هستند که به خط آقا سیدحسن میرخانی که الآن هم حیات دارند بود و بعضی از آنها هم به خط مرحوم آقای همایونی بود. یادم است که خود آقا می‌رفتند و در چاپ‌خانه می‌ایستادند و به مرحوم آقا سید محمد کتابچی سر می‌زدند که کلیشه‌اش بد نباشد، رنگش رنگ خوبی باشد، اکلیل خوبی بزنند و....

خلاصه وقت فراغت آقا، آن موقع‌ها بود که رفقا هر وقت گرسنه بودند، صبح در باز بود می‌آمدند صبحانه می‌خوردند؛ و هر کسی هم شام می‌خواست می‌آمد و نان و پنیری بود و... ولی حالا آقا از شیراز پا می‌شود تا مشهد می‌آید و آقا می‌گویند که وقت ندارم، بگویید چه کار دارند؟ یا می‌گویند که اگر صحبتی هست با خود شما صحبت کنند، بنده فرصت ندارم.

آن‌موقع گذشت آقا جان! آن‌موقع بود که وقت فراغت آقا بود. به‌هرصورت حالا چه بگذرد و چه نگذرد چه چیزی گیر ما می‌آید؟! ما همین هستیم که همان موقع هم بودیم و آن‌موقع هم همین که الآن هستیم بودیم. حالا به‌هرصورت هر کسی که بخواهد استفاده بکند استفاده کرده است و مسائل خیلی مهم است!

اما بنا بر مسلک اصل تشکیک در وجود می‌توانیم بگوئیم که تفاوت مطلب قائلین به اشتراک معنوی وجود با قائلین به اشتراک لفظی وجود در این مسئله‌ای است که ذکر شد و مسئله صرفاً یک مسئله مفهومی نیست.

### لغویّت کلمات توحیدی ائمه بنا بر اشتراک لفظی وجود

تلمیذ: قائلین به اشتراک لفظی وجود چگونه به پروردگار معرفت پیدا می‌کنند؟

استاد: آنها دیگر قائل به تعطیل هستند و می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! هر کجا که گیر می‌کنند می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! می‌گوییم که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه توحیدیّه دارند! می‌گویند که ما اینها را نمی‌فهمیم! اگر ما این خطبه‌ها را نمی‌فهمیم پس حضرت آنها را برای چه کسانی گفته است؟! مگر این حرف‌ها را برای غیر انسان‌ها زده است؟! این خطبه را حضرت در میان جمعیت گفته‌اند و یکی از آن افراد نگفت که این حرف‌هایی که شما می‌گویید را کسی نمی‌فهمد پس برای چه دارید این قدر وقت ما را می‌گیرید؟!

این افراد هیچ نمی‌فهمند و ابداً متوجه نیستند. این همه حضرت امیرالمؤمنین و موسی بن جعفر علیهما السلام خطبات توحیدی دارند! توحید صدوق را بردارید و نگاه کنید ببینید که حضرت امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام سجاد علیه السلام این همه خطبات توحیدی دارند! آیا یک نفر نباید به ائمه می‌گفت که یک حرفی بزیند که بقیّه هم بفهمند؟! می‌گوییم که به چه دلیلی حضرت اینها را گفتند؟ می‌گویند که ما نمی‌فهمیم! تو نمی‌فهمی و نباید هم بفهمی!

تلمیذ: حالا ما در اشتراک لفظی بحثی نداریم. در این بحث داریم که آیا مفهوم وجود متعدّد است یا

واحد؟

استاد: این آقایان در اشتراک لفظی می‌گویند که وجود در مورد غیر پروردگار، همان مطلبی است که قائلین به اشتراک معنوی می‌گویند ولی در مورد پروردگار، سنخه‌اش فرق می‌کند؛ یعنی بین نحوه وجود در پروردگار و غیر پروردگار تفاوت قائل شده‌اند.

حال اگر از آنها پرسیم که آن نحوه وجود در پروردگار چگونه است؟ می‌گویند که نمی‌دانیم و فقط همین قدر می‌دانیم که فرق می‌کند! یعنی آن برداشتی که ما از وجود در معلول داریم را نمی‌توانیم از وجود در علت به دست بیاوریم. می‌گویند که ما می‌دانیم وجود در معلول، چه چیزی است و در معلول قائل به اشتراک معنوی هستیم ولی در مورد علت نه! پس بالآخره اشتراک لفظی می‌شود.

تلمیذ: آیا ما لفظ را نمی‌فهمیم و اختلاف در مفاهیم موجب اختلاف می‌شود؟!

استاد: مصداق آن لفظ فرق می‌کند و تا مصداق فرق نکند مفهوم فرق نمی‌کند. اشتراک لفظی اختلاف در مصداق است یعنی مصداق شیر بیابانی با شیر خوردنی دوتا است. و وقتی دو مصداق متفاوت با یک لفظ

واحد شد، اشتراک لفظی می شود.

اشتراک معنوی این است که هم لفظ واحد است و هم مصداق؛ یعنی حقیقت مصداق، واحد است، نه اینکه در خارج یک واحد بیشتر نیست؛ واحدها متعین هستند اما حقیقتشان یکی است و همه داخل در تحت یک صنف یا یک نوع یا یک جنس هستند، بر حسب آن چیزی که هست. بالأخره بحث ما به بحث در خارج و مصداق بر می گردد.

تلمیذ: می توانیم بگوییم که مولکولها که عین وجود اشیاء هستند، وحدت بین موجودات را به وجود آورده اند؟

استاد: اگر مولکول، عین وجود است پس چرا آن مولکول با مولکول دیگر فرق می کند؟ چرا مولکول آب با مولکول آهک یا نمک فرق می کند؟ در حالی که وجود، با هر دو هست. این به خاطر ماهیت آن است؛ وجود آب یک شکل است و وجود نمک یک شکل دیگر است ولی این جداگانه بودن شکل های آنها، اشتراک را از بین نمی برد. یعنی درست است که شکل هایشان فرق کرده است ولی باز حقیقتشان یکی است.

این از عجائب وجود است! و این را در جای دیگر پیدا نمی کنید، که با وجود اینکه حقیقت یکی است ولی خودش را به هزار شکل و هزار خاصیت در می آورد؛ یعنی آب یک خاصیت دارد، نمک یک خاصیت دارد، در حالی که حقیقت همه یکی است. یعنی وجود خودش را به هر تعینی در بیاورد یک خاصیت از او بروز پیدا می کند؛ یک خاصیتش این است که حضرت عالی را می کشد و یک خاصیتش این است که زنده می کند! اگر تب دارید و من باب مثال لیموشیرین و پرتقال و... بخورید بلند می شوید و می نشینید ولی اگر سرکه بخورید می میرید؛ در حالی که هر دو وجود هستند و حقیقت هر دو یکی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ